جلال متینی

در معنیِ «شاهنامه»

به‌یاد دوست دانشمندم یوسفی
که ایران را صمیمانه دوست می داشت

آیا فردوسی (۳۲۹-۴۰۹/۴۱۰ هجری قمری) اثر گرانقدر خود را که در ده قرن گذشته همه از آن با نام «شاهنامه» یاد کرده‌اند و ما نیز آن را به همین نام می‌شناسیم، خود، «شاهنامه» نامیده است؟ پاسخ این پرسش منفی است زیرا حتی بر اساس «فرهنگ وُلف»، فردوسی از منظومهٔ خود تنها یک بار با لفظ «شهنامه» ــ نه «شاهنامه» ــ یاد کرده است،[۱] آن هم در یکی از بیتهای هجونامه، که در اصالت تمام ابیات آن اتفاق نظر وجود ندارد. و اما اگر این فرض را بپذیریم که فردوسی تنها بر اساس همین یک بیت، منظومهٔ خود را «شهنامه» نامیده، نام کتاب «شهنامه» است نه «شاهنامه». زیرا ما از قرن دهم تا دوازدهم هجری نیز چند حماسهٔ تاریخی منظوم داریم که نام همهٔ آنها «شهنامه» است مانند: **شهنامهٔ قاسمی** (مرکب از «شهنامهٔ ماضی» و «شهنامهٔ نواب عالی»)، **شهنامهٔ نادری**، و **شهنامهٔ احمدی**، و کسی هم نام آنها را از «شهنامه»، مخفف «شاهنامه»، به «شاهنامه» تغییر نداده است، همچنان که علاوه بر **شاهنشاه‌نامهٔ پائیزی نسوی**، دو سه حماسهٔ تاریخی دیگر نیز داریم که نام آنها «شهنشاه‌نامه» است نه «شاهنشاه‌نامه»: **شهنشاه‌نامهٔ تبریزی**، **شهنشاه‌نامهٔ صبا**، **شهنشاه‌نامه** یا **مرآت عثمانی**.[۲]

پس از این مقدمه، دو پرسشی که مطرح می‌تواند شد عبارت است از:

۱ - چون فردوسی شخصاً منظومهٔ خویش را «شاهنامه» ننامیده است، چه کسانی و

به چه سببی نام «شاهنامه» را برای آن برگزیده‌اند.

۲ - این اشخاص از لفظ «شاهنامه» ــ در موضوع مورد بحث ما ــ چه معنایی را اراده می‌کرده‌اند. آیا آنان نیز بمانند فرنگیان، «شاهنامه» را بمعنی «کتاب شاهان» می‌دانسته‌اند (The Book of Kings یا Le livre des Rois)، یا جزء اول «شاهنامه» را نظیر «شاه» در ترکیباتی مانند شاه‌بیت، شاهراه، شاهباز، شاهپر، شاهکار و غیره تلقی می‌کرده و در نتیجه در نظر آنان «شاهنامه» بمعنی کتاب بزرگ و کتاب ممتاز و امثال آن بوده است یا چیزی دیگر.

برای یافتن پاسخ پرسش اول، بناچار باید به سراغ قدیمترین متنهای پارسی یا تازی‌ای رفت که در آنها از منظومهٔ فردوسی با نام «شاهنامه» یاد شده است. این کتابها بترتیب تاریخ تألیف عبارت است از:

تاریخ سیستان (تألیف نیمهٔ اول کتاب در حدود سالهای ۴۴۴-۴۴۵):

«و حدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقسم فردوسی **شاهنامه** به شعر کرد، و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند. محمود گفت همه **شاهنامه** خود هیچ نیست مگر حدیث رستم...»[3]

گرشاسپ نامهٔ اسدی طوسی (تصنیف در سال ۴۵۸):

به **شهنامه** گیتی بیاراسته‌ست   بدان نامه نام نکو خواسته‌ست
به **شهنامه** فردوسی نغز گوی   که از پیش گویندگان برد گوی[4]

مجمل التواریخ والقصص (تألیف ۵۲۰):

«ما خواستیم که تاریخ شاهان عجم و نسب و رفتار و سیرت ایشان در این کتاب علی الولا جمع کنیم بر سبیل اختصار از آنچه خوانده‌ایم در **شاهنامهٔ** فردوسی که اصلی است و کتابهای دیگر که شعبه های آن است...»[5]

چهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی (تألیف حدود ۵۵۰):

«استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود... و **شاهنامه** بنظم همی کرد... چون فردوسی **شاهنامه** تمام کرد... پس **شاهنامه** علی دیلم در هفت مجلد نبشت... و چون فردوسی ایمن شد، از هری روی به طوس نهاد و **شاهنامه** برگرفت... گفت من این کتاب را از نام محمود به نام تو خواهم کردن... شهریار او را بنواخت... و گفت... تو **شاهنامه** به نام او رها کن...»[6]

«ترجمهٔ بنداری»، ترجمهٔ فتح بن علی بن محمد البنداری (ترجمه در حدود ۶۲۰-۶۲۴):

«الکتاب الموسوم بشاهنامه الذی عنی بنظمه الأمیر الحکیم ابوالقسم منصور بن الحسن الفردوسی الطوسی... ذاکرا فیه ملوک الفرس و تواریخ ایامهم...»[۷]

اسرارنامهٔ شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (عطار درگذشته بسال ۶۲۷):

شنودم من که فردوسی طوسی   که کرد او در حکایت بی فسوسی
به بیست و پنج سال از نوک خامه   بسر می برد نقش شاهنامه [۸]

بدیهی‌ست پس از عطار نیشابوری نیز تا زمان حاضر همه‌جا منظومهٔ فردوسی «شاهنامه» خوانده شده است.

اینک این سؤال به نظر می‌رسد که نویسندگان و شاعرانی که از آنان نام بردیم با آن که در نواحی مختلف ایران می‌زیسته و از نظر زمانی نیز بیش از یک‌صد و پنجاه سال با هم فاصله داشته‌اند، چرا و بر چه اساسی و یا با توجه به چه سابقه‌ای از منظومهٔ فردوسی، بی استثناء، با عنوان «شاهنامه» یا «شهنامه» یاد کرده‌اند. با آن که در هیچ یک از این متون پاسخی برای این پرسش نمی‌توان یافت، باید پذیرفت که آنان لابد بر اساس سابقه‌ای که بدان وقوف کامل داشته‌اند منظومهٔ فردوسی را «شاهنامه» خوانده‌اند. برای یافتن این سابقه، آثار پارسی و تازی پیش از عهد فردوسی را نیز باید مورد مطالعه قرار دهیم، گرچه در این باب استاد ذبیح‌الله صفا در دو کتاب ارجمند **حماسه‌سرایی در ایران** [۹] و **تاریخ ادبیات در ایران** [۱۰] حق مطلب را ادا کرده‌اند. بررسی آثار شاعران و نویسندگان قرن چهارم هجری روشن می‌سازد که گرچه فردوسی، بی تردید، سرآمد حماسه‌سرایان ایران است، ولی در دورهٔ اسلامی وی نخستین کسی نیست که به نظم یا نگارش تاریخ شاهان ایران و حماسهٔ ملی ایران دست یازیده باشد، چه پیش از وی کتابهای منظوم و منثور دیگری نیز به نام «شاهنامه» داشته‌ایم که مصنفان و مؤلفان آنها بر فردوسی فضل تقدم دارند، این شاهنامه‌ها بترتیب زمان تألیف و تصنیف عبارتند از:

۱ ـ **شاهنامهٔ مسعودی مروزی** (تصنیف در حدود سال ۳۰۰) که منظومهٔ بزرگی بوده است در بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور. از این منظومه تنها سه بیت در کتاب البدء والتاریخ (تألیف بسال ۳۵۵) مقدسی یاد شده است: دو بیت در پادشاهی گیومرث با عبارت «و قد قال المسعودی فی قصیدته المُحبّرة بالفارسیة»، [۱۱] و یک بیت در پایان سلطنت پادشاهان ساسانی با عبارت «و یقول المسعودی فی آخر قصیدته بالفارسیة». [۱۲] مقدسی دربارهٔ منظومهٔ مسعودی به چند نکتهٔ مهم دیگر نیز اشاره کرده است: «و انمّا ذکرتُ هذه الابیات لأنّی رایت الفُرس یعظّمون هذه الابیات و القصیدة و یصوّرونها و یرَونها کتاریخ لهم» [۱۳] (این قصیده [یعنی منظومهٔ] فارسی، منظومه‌ای مزّین

(=محبّر) و ممتاز و نزد ایرانیان محترم و عزیز بود زیرا آن را بمنزلهٔ تاریخ ملی خویش تصور می کردند و تصاویری بر آن می افزودند).[14]

در کتاب **غرر اخبار ملوک الفرس** (تألیف پیش از ۴۱۲) تألیف ثعالبی نیز از منظومهٔ مسعودی مروزی دو بار در ضمن بحث دربارهٔ طهمورث و بهمن بترتیب با کلمات «مزدوجته بالفارسیة» و «مزدوجته الفارسیة»[15] یاد شده است. با آن که مقدسی وثعالبی منظومهٔ مسعودی مروزی را «شاهنامه» ننامیده‌اند، ولی بنا به قول علامه قزوینی با توجه به مضمون این منظومه و کتابهای مشابه، آن را نیز در آن روزگار شاهنامه می خوانده‌اند.[16] آنچه در سطور بعد خواهد آمد نیز مؤید این نظریه است.

۲ ـ **شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی یا شاهنامهٔ بزرگ** (تألیف پیش از ۳۵۲)، ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسندهٔ معروف نیمهٔ اول قرن چهارم نیز دارای شاهنامه‌ای بوده است به نثر با شرح و تفصیل بسیار که از میان رفته. از این شاهنامه در کتابهای زیر نام برده شده است:

تاریخ بلعمی (تألیف حدود سال ۳۵۲):

> «و اندر **شاهنامهٔ بزرگ** ایدون گوید، پسر مقفع که از گاه آمدن آدم (ع) از بهشت تا به روزگار پیغامبر ما (ص) شش هزار و سیزده سال است»، «و حدیثها و اخبار و سرگذشتهای ایشان [یعنی اولاد جمشید که به گرشاسپ و نریمان و سام و زال و رستم می‌رسد] بسیار است و بسیار گویند، ابوالمؤید البلخی یاد کند به **شاهنامهٔ بزرگ**.»[17]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ سیستان:

> «و اخبار نریمان و سام و دستان خود به **شاهنامه** بگوید که به تکرار حاجت نیاید و حدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقسم فردوسی ...»[18]

قابوس‌نامه (تألیف بسال ۴۷۵):

> «... و آغش وهادان مَلک گیلان بود به روزگار کیخسرو، و ابوالمؤید بلخی ذکر او در **شاهنامه** آورده است.»[19]

تاریخ طبرستان (تألیف حدود سال ۶۱۳):

> «... و چنان‌که در شاهنامه‌های نظم و نثر فردوسی و **مؤیدی** شرح دادند کین ایرج بازخواست...»[20]

۳ ـ **شاهنامهٔ ابومنصوری** (تألیف ۳۴۶)، خوشبختانه مقدمهٔ این کتاب موجود است و در همین مقدمه به نام کتاب یعنی «شاهنامه» بدین شرح تصریح گردیده است:

«آغاز کار **شاهنامه** از گردآوردهٔ ابومنصور المعمری دستور ابومنصور عبدالرزاق

> عبدالله فرّخ... پس دستور خویش ... را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان... از شهرها بیاوردند... اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت... و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندر این نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزانگان... اینهمه را بدین نامه اندر بیابند...»[۲۱]

بعلاوه مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس دربارهٔ جنگ گشتاسپ و ارجاسپ و نیز در مقدمهٔ تاریخ اشکانیان دو بار با عبارات «و قال صاحب کتاب شاه‌نامه» و «صاحب کتاب شاه‌نامه» به نقل از شاهنامه‌ای می‌پردازد[۲۲] که به نظر استاد صفا مقصود همین شاهنامهٔ ابومنصوری ست نه شاهنامهٔ فردوسی،[۲۳] همچنان که ابوریحان نیز در آثارالباقیه (تألیف بسال ۳۹۱) مطلق لفظ «شاهنامه» را در دو مورد برای شاهنامهٔ ابومنصوری بکار برده است.[۲۴]

٤ ـ شاهنامهٔ ابوعلی محمد بن احمد البلخی الشاعر، از این کتاب فقط یک بار در آثارالباقیه با عنوان «شاهنامه» یاد شده است:

> «و قد ذکر ابوعلي محمدُ بنُ احمدَ البلخي الشّاعر فی الشاهنامه هذا حدیث فی بَدْو الانسان علی غیر ما حکیناه بعد...»[۲۵]

چون بیرونی از این «شاهنامه» در آثارالباقیه یاد کرده است، معلوم می گردد که تاریخ تصنیف و شهرت شاهنامهٔ مورد بحث پیش از سال ۳۹۱ بوده است.

بدین ترتیب آشکار می گردد که در قرن چهارم هجری ــ پیش از آن که فردوسی به نظم شاهنامه بپردازد ــ لفظ «شاهنامه» به کتابهای منظوم یا منثوری اطلاق می گردیده است دربارهٔ تاریخ شاهان ایران از آغاز تا پایان شاهنشاهی ساسانیان. با توجه به این مقدمه، اکنون، هم علت گزینش نام «شاهنامه» برای منظومهٔ فردوسی در تاریخ سیستان و گرشاسپ‌نامه و چهارمقالهٔ نظامی عروضی و غیره آشکار می گردد و هم معنایی را که مؤلفان و مصنفان این کتب از لفظ «شاهنامه» اراده می کرده‌اند.

موضوع مهم دیگر آن است که شاهنامه‌نویسی و شاهنامه‌سرایی در ایران منحصر به قرن چهارم نیست و این رشته سر دراز دارد. آنچه مؤلف مجمل التواریخ والقصص (تألیف بسال ۵۲۰) از قول حمزة بن الحسن (۲۷۰ـ۳۵۰ تا ۳۶۰) در این باب نقل کرده شایان توجه بسیار است چه وی ما را به سابقهٔ شاهنامه‌نویسی در دوران پیش از اسلام هدایت می کند:

> «چنین گوید که در «تاریخ ملوک الفرس» بسیار نسختها تأمل کردم که ایشان «خدانامه» خوانند ـ که پادشاهان را خدایگان خواندندی ـ یعنی

«شاهنامه»...»[۲۶]

با آن که اسناد متعدد دیگری نیز وجود «خدای نامه» را در دوران ساسانی تأیید می کند، ولی تصریح به این مطلب که «خدای‌نامه» پهلوی را در فارسی دری «شاهنامه» می نامند، از قول مؤلف **مجمل التواریخ** ، در تحقیق ما حائز اهمیت است.

و اما «خدای‌نامه»، (X^{v}adāyīh nāmag) کتابی بوده است به زبان پهلوی در تاریخ داستانی و حماسهٔ ملی و حوادث تاریخی شاهان ایران، مبتنی بر سلیقه و میل و قضاوت طبقهٔ نجبا و روحانیون قدیم ایران که به هر حال ظاهراً در زمان سلطنت خسرو اول انوشیروان تألیف یافته است.

این کتاب مهم که در نخستین قرنهای اسلام بتوسط ابن مقفع و مترجمان دیگری از زبان پهلوی به تازی ترجمه گردیده، از میان رفته و فقط اطلاعات اندکی دربارهٔ محتویات و ترجمه‌های آن به دست ما رسیده است. از جمله حمزة بن‌الحسن، هم قول موسی بن عیسی الکسروی را دربارهٔ تعدد و تنوع و زیادتها و نقصانهای ترجمه‌های «خدای‌نامه» که به «تاریخ ملوک الفرس» معروف شده بوده است یاد می کند[۲۷] و هم رای بهرام‌بن مردانشاه موبد شهرشاپور از بلاد فارس را در این باب می‌آورد که:

> «من بیست و اند نسخه از کتاب معروف به «خدای نامه» را گرد آوردم تا مگر از روی آنها تواریخ ملوک ایران را از روزگار گیومرث، نخستین بشر تا آخر روزگار عجم و انتقال پادشاهی از آنان به عرب اصلاح کنم.»[۲۸]

بر اساس قول حمزه از ترجمه‌های متعدد «خدای نامه» از زبان پهلوی به عربی، چهار ترجمه به نام «کتاب سیَر ملوک الفرس» بوده است و یک ترجمه به نام «کتاب تاریخ ملوک الفرس» و دو ترجمه بنام «کتاب تاریخ ملوک بن ساسان.»[۲۹]

در این‌جا ذکر این موضوع را بی مورد نمی‌داند که خوتای (=خدای، خدا) در زبان پهلوی بمعنی «شاه» است که از جمله بارها در کتاب «یادگار زریران» ترکیب «خیونان خدای» یعنی «شاه خیونان» بکار رفته است و «این معنی در دورهٔ اسلامی نیز چندگاهی رایج بوده و ملوک بخارا و ملوک گوزگانان را بخاراخداه و گوزگانان خداه یعنی بخاراشاه (شاه بخارا) و گوزگانان شاه (شاه گوزگانان) می‌خواندند و در تاریخ بخارا هم کلمهٔ بخاراخدات (خداه) بمعنی شاه بخارا دیده شده است،[۳۰] چنان که فردوسی نیز در شاهنامه ، لفظ «خدای» را دقیقاً بمعنی و مترادف کلمهٔ «شاه» بکار برده است: خاورخدای، توران‌خدای، ایران‌خدای.[۳۱] بعلاوه مسعودی نیز در مروج الذهب در ضمن

بحث از شاهان ایران از آغاز تا اسلام نوشته است که ایرانیان طبقهٔ اول شاهان خود را از کیومرث تا فریدون «خداهان» می نامیده اند.[۳۲]

اینک که به سابقهٔ «خدای‌نامه» نویسی در دورهٔ ساسانیان اشاره کردیم، بد نیست باختصار سابقهٔ این کار را در حد ممکن در دوران پیش از آنان نیز مورد بررسی قرار دهیم. با آن که از دورهٔ هخامنشیان کتابی در دست نداریم ولی قطعات باقیمانده ازکتاب Persika (دربارهٔ هخامنیشان) نوشتهٔ کتزیاس Ktesias مورخ یونانی (حدود ۴۰۰ ق.م.) ما را در این امر یاری می کند، چه وی نوشته است مهمترین مأخذ او در تألیف کتاب مذکور کتابی بوده است به پارسی باستان که اسم آن را به زبان یونانی *basilikai diphtherai* «دفتر شاهی» نوشته است (کلمهٔ اول بمعنی شاه است و کلمهٔ دوم همان «دفتر» است که اصلاً یونانی‌ست که به زبانهای ایرانی از جمله زبان فارسی نیز آمده است). یکی از محققان اتریشی که قسمتهای باقیماندهٔ تاریخ کتزیاس را جمع‌آوری و آن را با اصل یونانی و ترجمهٔ آلمانی منتشر کرده است، در مقدمه، عنوان کتابی را که مأخذ اصلی کتزیاس بوده، «شاهنامه» ترجمه کرده است.[۳۳]

با مطالبی که تا کنون گفته شد، تردیدی باقی نمی ماند که لفظ «شاهنامه»، ترجمهٔ دقیق و کلمه‌به‌کلمهٔ «خدای‌نامه» (خوتای نامگ) پهلوی‌ست، و اینک آنچه باقی می ماند پاسخ پرسش دوم است که در آغاز این مقاله مطرح ساختیم: پیشینیان ما از لفظ «شاهنامه» چه معنایی را اراده می کرده‌اند؟

پیش از این گفتیم که مقدسی در البدء والتاریخ در ضمن بحث از شاهنامهٔ مسعودی مروزی نوشته است که ایرانیان به این کتاب به دیدهٔ تعظیم و تکریم و بعنوان تاریخ خود می‌نگرند (:یرَونها کتاریخ لهم).[۳۴] وی در این عبارت نکتهٔ دقیقی را دریافته و بیان کرده است بدین مضمون که «شاهنامه» تاریخ ایران و تاریخ شاهان ایران است، و یا بصورت دقیقتر، بنا به قول بهرام‌بن مردانشاه موبد شهر شاپور فارس: تاریخ ملوک ایران از روزگار گیومرث، نخستین بشر تا آخر روزگار عجم و انتقال پادشاهی از آنان به عرب.[۲۸] و یقیناً به همین سبب بوده است که ابن مقفع و دیگر مترجمانِ «خدای‌نامه» چون نیک دریافته بودند که ترجمهٔ تحت‌اللفظی عنوانِ «خدای‌نامه» به تازی، برای عرب زبانان نامفهوم است، «خدای‌نامه» را به عباراتی نظیر «سیَر ملوک الفرس»، «تاریخ ملوک الفرس»، «سیَر الملوک»، «سیر ملوک»، «کتاب سیرة الفرس» و امثال آن ترجمه کرده‌اند[۳۵] تا خواننده دریابد که «خدای‌نامه»، کتاب تاریخ است و مربوط است به تاریخ شاهان ایران،[۳۶] و چنان‌که می دانیم «سِیَر» جمع «سیرت» است و یکی از معانی

آن «علم تواریخ و بیان احوال گذشتگان» است، و با توجه به همین معنی‌ست که کلمهٔ «سِیَر» بارها در متون فارسی، معادل و بمعنی کلمهٔ «تاریخ» بکار رفته است، از جمله در تاریخ بیهقی: «چنان که در تواریخ و سیر پیداست».[۳۷]

اینک آشکار می‌گردد نویسندگان و شاعرانی که پس از فردوسی منظومهٔ او را، بی استثناء، «شاهنامه» نامیده‌اند، این عنوان را با توجه به مضمون کتاب و سابقهٔ کاربرد کلمهٔ «شاهنامه» در ادب فارسی و لفظ «خدای‌نامه» در فارسی میانه برگزیده بوده‌اند، و «شاهنامه» در نظر آنان باصطلاح رایج در دستور زبان فارسی «اسم جنس»[۳۸] بوده است نه «اسم خاص»، و این نام به هر کتابی اطلاق می‌گردیده است که مضمونش تاریخ ایران بوده است از آغاز تا غلبهٔ تازیان بر ساسانیان، به نثر یا به نظم (همان‌طوری که «تاریخ»، «سِیَر»، و «سیرة» نیز بصورت اسم جنس بکار می‌رود). شاید این دو بیت منجیک ترمذی (نیمهٔ دوم قرن چهارم) شاهدی مناسب بر این ادعا باشد:

به شاهنامه بر از هیأت تو نقش کنند   ز شاهنامه به میدان رود به جنگ فراز
ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه شود   کز او نه مرد بکار آید و نه اسب و نه ساز[۳۹]

اشارهٔ منجیک به کدام یک از شاهنامه‌هاست؟ او به مطلق «شاهنامه» و به هر یک از شاهنامه‌هایی که در روزگار وی با تصاویری همراه بوده، اشاره کرده است، فی المثل، شاید به **شاهنامهٔ مسعودی مروزی** که مقدسی در البدء و التاریخ به تصاویر آن تصریح کرده است و شاید هم به یکی دیگر از شاهنامه‌ها بجز شاهنامهٔ فردوسی. دلیل دیگری که نشان می‌دهد لفظ «شاهنامه» را حتی تا قرن هفتم و هشتم نیز بعنوان «اسم جنس» بکار می‌برده‌اند نه «اسم خاص» و آن هم به معنی تاریخ شاهان ایران و سیر ملوک الفرس، عبارات و ابیاتی از این گونه است:

«... و چنان که در شاهنامه‌های نظم و نثر فردوسی و مؤیدی شرح دادند کین ایرج بازخواست...»[۴۰]

تاریخ طبرستان

این که در شهنامه‌ها آورده‌اند   رستم و روبینه‌تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک   کز بسی خلق است دنیا یادگار

سعدی

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او   در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن[۴۱]

حافظ

در این جا به موضوع دیگری در تغییر معنی لفظ «شاهنامه» از حدود قرن ششم و هفتم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هجری ببعد نیز باید اشاره کنیم. گفتیم که تا زمان فردوسی از لفظ «شاهنامه» تاریخ شاهان ایران از آغاز تا حملهٔ عرب به ایران را اراده می کرده‌اند، ولی حداکثر از آغاز دوران صفویه به لفظ «شاهنامه» و «شهنامه»، و از اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری ببعد لفظ «شاهنشاه‌نامه» و «شهنشاه‌نامه» (مترادف با «شاهنامه» و «شهنامه») در اصطلاح سرایندگان حماسه‌های تاریخی، بمعنی مطلق «تاریخ» بکار رفته است اعم از تاریخ برخی از شاهان ایران در دوران اسلامی یا فرمانروایان غیر ایرانی و نیز پیامبر اسلام، نه بمعنی نخستین آن ــ یعنی تاریخ شاهان ایران از آغاز تا حملهٔ تازیان. برخی از این حماسه‌های تاریخی عبارت است از:

شاهنامهٔ هاتفی، از هاتفی، که شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۷ وی را به نظم فتوح شاهی مأمور ساخت ولی شاعر به اتمام آن توفیق نیافت.

شاهنامهٔ بهشتی، از مولانا بهشتی، در بارهٔ جنگهای سلطان مراد سوم عثمانی با محمد خدابنده پادشاه صفوی که در سال ۹۸۵ باتمام رسیده است.

شاهنامهٔ حیرتی، از حیرتی (وفات ۹۷۰) معاصر شاه طهماسب، در ذکر غزوات پیامبر اسلام و ائمهٔ اطهار.

شاهنامهٔ صادقی یا فتحنامهٔ عباس نامدار، در بارهٔ حوادث مربوط به جلوس شاه اسماعیل دوم تا اواخر عهد شاه عباس کبیر، از صادق افشار متخلص به صادقی، معاصر شاه عباس صفوی.

شهنامهٔ قاسمی، از قاسمی گنابادی از شاعران قرن دهم، در دو قسمت در بارهٔ شاه اسمعیل صفوی و پسرش شاه طهماسب، بترتیب با عنوان: «شهنامهٔ ماضی» و «شهنامهٔ نواب عالی».

شهنامهٔ نادری، (تصنیف بسال ۱۱۶۲) از نظام الدین عشرت سیالکوتی قرشی، از معاصران احمدشاه درّانی پادشاه افغانستان دربارهٔ حملهٔ نادر به هندوستان.

شهنامهٔ احمدی، از همین شاعر، مشتمل بر احوال احمدشاه درّانی، از مرگ نادرشاه افشار تا حملهٔ احمدشاه بر نصرالله خان رئیس بلوچ.

شاهنشاه نامه پائیزی نسوی، شاعر اواخر قرن ۶ و اوائل قرن ۷، در بارهٔ سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷).

شهنشاه‌نامهٔ تبریزی، از احمد تبریزی، در تاریخ احوال چنگیزخان وجانشینان او تا سال ۷۳۸.

شهنشاه‌نامهٔ صبا، از فتحعلی خان صبای کاشانی، در بارهٔ جنگهای عباس میرزا با

سپاهیان مهاجم روس در ماوراء ارس به فرمان فتحعلی‌شاه.

شهنشاه نامه یا مرآت عثمانی، از صدرالدین در تاریخ سلاطین عثمانی.[۴۲]

استعمال لفظ «شاهنامه» بمعنی مطلق «تاریخ» از قرن دهم هجری ببعد در ایران، و نیز نظم شاهنامه‌های مختلف دربارهٔ پادشاهان ایران و انیران که بدان اشاره شد، موجب گردید که در آسیای صغیر و در دوران سلاطین آل‌عثمان، مورخ رسمی دربار را «شِهنامه‌چی» (=شاهنامه‌چی) بنامند.[۴۳] «شِهنامه‌چی» (Şehnameci) وظیفه داشت که حوادث تاریخی را به‌نظم یا به‌نثر برشتهٔ تحریر درآورد. از جملهٔ شهنامه‌چیان معروف آن دوره یکی فتح‌الله عارف چلبی معروف به عارفی‌ست که ازسوی سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰ - ۱۵۶۶ م.) مأمور شد شاهنامهٔ آل عثمان را به شیوهٔ فردوسی به شعر فارسی بسراید. هنگامی که وی بیست سی هزار بیت از این تاریخ را سرود و به عرض رسانید، سلطان آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که فرمان داد گروهی از خطاطان و نقاشان در خدمت عارفی درآیند و در ساختمان جدید Topkapi، بخشی مستقل به «شهنامه‌چی» و همکارانش اختصاص یابد. پس از عارفی نیز افلاطون «شهنامه‌چی» دربار آل عثمان شد.[۴۴] استعمال این عنوان در آسیای صغیر نیز حاکی از آن است که پارسی زبانان مقیم آسیای صغیر از معنی جدید «شاهنامه»، پس از عصر فردوسی، آگاه بوده‌اند.

حاصل کلام:

- فردوسی لفظ «شاهنامه» را بعنوان نام منظومهٔ خود برنگزیده است.
- پیش از فردوسی شاهنامه نویسی و شاهنامه سرایی به نثر و به نظم به زبان فارسی متداول بوده است و این گونه کتابها را «شاهنامه» می‌نامیده‌اند.
- «شاهنامه» در زبان فارسی حداقل از قرن چهارم تا قرن ششم هجری به معنی تاریخ شاهان ایران از آغاز تا حملهٔ اعراب بوده و معادل «سیر ملوک الفرس» یا «تاریخ ملوک الفرس» و امثال آن بکار می‌رفته است.
- «شاهنامه» در این معنی، «اسم جنس» تلقی می‌شده نه «اسم خاص» و به یک کتاب معیّن هم اطلاق نمی گردیده است.
- «شاهنامه» معادل و بمعنی کلمهٔ پهلوی «خدای‌نامه» (خوتای نامگ) است.
- «خدای نامه» نیز بمعنی تاریخ شاهان ایران بوده است و بدین جهت مترجمان «خدای‌نامه» در قرنهای نخستین اسلامی آن را به عبارتهایی چون «سیر ملوک الفرس»، «تاریخ ملوک الفرس»، «سِیَرالملوک» و امثال آن ترجمه کرده‌اند تا عنوان کتاب برای

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عرب زبانان مفهوم باشد.

◦ ظاهراً از اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری کلمهٔ «شاهنشاه‌نامه» و «شهنشاه‌نامه»، و از قرن دهم هجری ببعد «شاهنامه» و «شهنامه» در حماسه‌های تاریخی فارسی بمعنی مطلق «تاریخ» بکار برده شده‌است اعم از تاریخ یک یا چند تن از پادشاهان ایران یا حکمرانان غیر ایرانی در دوران اسلامی، یا تاریخ غزوات پیامبر اسلام.

◦ ظاهراً بر اساس کاربرد «شاهنامه» بمعنی مطلق «تاریخ» در حماسه‌های تاریخی فارسی‌ست که در دوران سلاطین آل‌عثمان، در آسیای صغیر عنوان «شِهنامه‌چی» (=شاهنامه‌چی) بمعنی مورخ دربار رایج گردیده است.

◦ بدین ترتیب ترجمهٔ کلمهٔ فارسی «شاهنامه» به زبانهای انگلیسی و فرانسه بصورت: The Book of Kings یا Le livre des Rois ترجمه‌ای تحت‌اللفظی و نارسا و گمراه کننده است، بعلاوه در قرون پیشین نیز کسی «شاهنامهٔ» فردوسی را بمعنی کتاب ممتاز، و کتاب بزرگ و امثال آن بکار نبرده است. این الفاظ ترجمهٔ تحت‌اللفظی ترکیب وصفی «شاهنامه» است که دهخدا نیز در **لغت‌نامه**، در ضمن بحث دربارهٔ معنی لغوی «شاهنامه» به آن (نامهٔ ممتاز در نوع خود) اشاره کرده و سپس به ذکر معنی اصطلاحی «شاهنامه» در زبان فارسی پرداخته است.[٤٥]

یادداشتها:

١ - «فرهنگ وُلف»: ذیل «شهنامه»: هجونامه، بیت ٦٩:

چو سی سال بردم به شهنامه رنج   که شاهم ببخشد به پاداش گنج

٢ - دربارهٔ این هشت کتاب، رک. ذبیح‌الله صفا، **حماسه‌سرایی در ایران**، چاپ دوم، تهران ١٣٣٣، بترتیب ص ٣٦٤-٣٦٦، ٣٧٣-٣٧٤، ٣٧٤، ٣٥٤، ٣٥٧-٣٥٨، ٣٧٠-٣٧١، ٣٧٣.

٣ - **تاریخ سیستان**، تصحیح محمدتقی بهار، ملک‌الشعراء، تهران ١٣١٤، ص٧.

٤ - اسدی طوسی، **گرشاسپ‌نامه**، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران ١٣٥٤، بترتیب ص ١٤ و ٢٠.

٥ - **مجمل التواریخ والقصص**، تصحیح محمد تقی بهار، ملک الشعراء، بنقل از بیست مقالهٔ قزوینی، تهران، ١٣٣٢، ج٥٩/٢.

٦ - نظامی عروضی سمرقندی، **چهارمقاله**، بسعی و اهتمام محمد قزوینی، بکوشش محمد معین، تهران ١٣٣٣، ص ٧٥-٨١.

٧ - **الشاهنامه**، ترجمهٔ الفتح بن علی البنداری، بکوشش عبدالوهاب عزام، چاپ افست، تهران ١٩٧٠م.، ص٣، مقدمهٔ مترجم.

٨ - شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، **اسرارنامه**، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران ١٣٥٨، ص ١٨٩.

٩ - رک. زیرنویس ٣.

١٠ - ذبیح‌الله صفا، **تاریخ ادبیات در ایران**، جلد اول، چاپ سوم، تهران ١٣٣٨، ص ٣٦٩-٣٧١، ٤٠١-٤٠٣،

۶۱۱-۶۱۷.

۱۱ ـ مطهر بن طاهر المقدسی، البدء والتاریخ، تصحیح کلمان هوار، پاریس ۱۹۰۳ م، ج۳/۱۳۸.

۱۲ ـ همان کتاب، ج۳/۱۷۳.

۱۳ ـ همان کتاب، ج۳/۱۳۸.

۱۴ ـ تاریخ ادبیات در ایران، ج۱/ ۳۷۰.

۱۵ ـ ابی المنصور الثعالبی، تاریخ غرر السیر المعروف بکتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، تصحیح زتنبرگ، چاپ افست، اسدی، تهران، ۱۹۶۲م.، بترتیب ص ۱۰ و ۳۸۸.

۱۶ ـ محمد قزوینی، بیست مقاله، تهران ۱۳۳۲، ج۲/۲۹.

۱۷ ـ محمد بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، ملک‌الشعراء، بکوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۳، ج۱/ بترتیب ص ۴-۵، ۱۳۳.

۱۸ ـ تاریخ سیستان، ص۷. به عقیدهٔ استاد صفا مقصود از شاهنامه در عبارت «... و دستان خود به شاهنامه بگوید»، «لاشک شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی ست.» حماسه‌سرایی در ایران، ص ۹۷.

۱۹ ـ عنصرالمعالی کیکاووس، قابوس نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۶۴ چاپ سوم، ص ۴.

۲۰ ـ بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران، تاریخ مقدمهٔ مصحح سال ۱۳۲۰، ص ۶۰.

۲۱ ـ بیست مقاله، ج۲/ ۳۰-۳۷.

۲۲ ـ غرر اخبار ملوک الفرس، بترتیب ص ۲۶۳ و ۲۸۳.

۲۳ ـ حماسه سرایی در ایران، ص ۱۰۳-۱۰۷.

۲۴ ـ ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی، الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، چاپ لایپزیگ ۱۹۲۳: «... کماقُیل لابنِ عبدِالرزاقِ الطوسی من افتعالِ نسبٍ له فی الشاهنامه یَنتمی به الی مِنُوشجِهرَ و کما قُیل لآل بویه...» ص ۳۸، «و وجدنا تواریخ هذاالقسم الثانی فی کتاب شاهنامه المعمول لابی منصور ابن عبدالرزاق علی ما ودعناه ایضا فی هذا الجدول...» ص ۱۱۶.

۲۵ ـ همان کتاب، ص۶۹.

۲۶ ـ مجمل التواریخ، ص ۸۵. ملک‌الشعراء بهار در زیر نویس این صفحه نوشته است که عبارت «پادشاهان را خدایگان خواندندی ـ یعنی شاهنامه» از حمزه نیست و افزودهٔ مؤلف مجمل التواریخ است. عبارت حمزهٔ اصفهانی این است: «قال انّی نظرت فی الکتاب المسمی «خداینامه» و هوالکتاب الذی لما نقل من الفارسیة الی العربیة مسمّی کتاب «تاریخ ملوک الفرس.»

۲۷ ـ حمزة بن الحسن الاصبهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، منشورات دار مکتبة الحیاة بیروت، تاریخ مقدمهٔ کتاب ۱۹۶۱، ص ۲۰.

۲۸ ـ همان کتاب، ص ۲۶.

۲۹ ـ همان کتاب، ص ۱۴.

۳۰ ـ حماسه‌سرایی در ایران، ص ۶۵.

۳۱ ـ پس از آن که فریدون جهان را سه بخش می کند و ادارهٔ هر بخش را به یکی از پسران خود می سپرد، در شاهنامه از آنان بترتیب با این عنوانها یاد می‌شود: سلم: خاورخدای، تور: توران‌شه، ایرج: ایران‌خدای (شاهنامه، بکوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، نیویورک، سال ۱۹۸۶، فریدون، بترتیب بیتهای ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۳). فردوسی در جای دیگر از سلم با عنوان «شاه‌خاور» (فریدون، بیت ۱۰۲۴) و از تور با عنوانهای «شهنشاه ترکان و چین» و «توران خدای» (فریدون، بیت ۲۹۴ و ۳۰۴) یاد می کند.

٣٢ - مسعودی، **مروج الذهب**، چاپ بیروت، جامعة‌اللبنانیة، ١٩٦٥م، ج١/٣٢٤. با تشکر از دوست فاضل آقای محمود امیدسالار که مرا از این موضوع آگاه ساختند.

٣٣ - با سپاسگزاری از استاد جلال خالقی مطلق که این اطلاعات را در اختیار نگارندهٔ این سطور قرار داده‌اند.

٣٤ - رک. زیرنویس ١٣.

٣٥ - **حماسه‌سرایی در ایران**، ص ٦٧.

٣٦ - بنا به قول ابن‌اثیر (عزّالدین بن‌الاثیر)، سلطان محمود غزنوی نیز شاهنامهٔ فردوسی را تاریخ ایرانیان می‌دانسته است. ابن اثیر در ذیل حوادث سال ٤٢٠ هـ.ق. نوشته است:

«چون خبر دستگیری مجدالدوله به یمین‌الدوله رسید، به ری عزیمت کرد... و مجدالدوله را احضار کرد و به او گفت: آیا شاهنامه را نخواندی؟ این کتاب تاریخ ایران، و تاریخ طبری همانا تاریخ مسلمانان است. گفت: بلی. گفت: حال تو و حال آن کس که این کتاب خوانده چیست...؟» (**ترجمهٔ الکامل فی‌التاریخ**، ترجمهٔ علی هاشمی حائری، تهران ١٣٥١، ج١٦/ ص٨٥)؛ این سؤال و جواب در متن عربی کتاب الکامل بدین شرح آمده است: «... و قال‌له: آما قرأت شاهنامه و هوتاریخ الفرس وتاریخ الطبری و هوتاریخ المسلمین...» (**الکامل فی‌التاریخ**، بیروت: دار صادر، ١٣٨٦/١٩٦٦، ج٩/ ص ٣٧١-٣٧٢).

٣٧ - بترتیب : **غیاث‌اللغات**، بنقل از **لغت‌نامهٔ دهخدا**، ذیل: سیر؛ **تاریخ بیهقی**، بنقل از **لغت‌نامهٔ دهخدا**، ذیل: سِیَر.

٣٨ - «اسم جنس، اسمی‌ست که بر افراد یک جنس دلالت کند، و آن نه معرفه است و نه نکره، مانند: درخت، کوه، اسب...»، «اسم خاص آن است که بر فردی مخصوص و معیّن دلالت کند، مقابل اسم عام، اسم جنس: حسن، اسفندیار، البرز، همدان...»، **فرهنگ فارسی معین**.

٣٩ - **حماسه‌سرایی در ایران**، زیرنویس ص ١٦٩.

٤٠ - رک. زیرنویس ٢٠.

٤١ - بترتیب: سعدی، **کلیات سعدی**، (از روی قدیمترین نسخه‌های موجود) باهتمام محمدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران ٢٥٣٦ شاهنشاهی، ص ٧٢٤؛ **دیوان حافظ**، تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران ١٣٦٢، ص ٧٨٠.

٤٢ - دربارهٔ این کتابها رک. حماسه‌سرایی در ایران، بترتیب صفحات ٣٦٢-٣٦٣، ٣٧٢، ٣٨٣-٣٨٤، ٣٦٤-٣٦٦، ٣٧٣-٣٧٤، ٣٧٤، ٣٥٤، ٣٥٧-٣٥٨، ٣٧٠-٣٧١، ٣٧٣.

٤٣ - رک. "Şehname" در *Meydan Larousse Büyük Lugat ve Ansiklopedi*, Istanbul, 1973, Vol.II, p. 745, در این کتاب به کاربرد لفظ Şehnameci بعنوان مورخ رسمی در بار در دوران عثمانی تصریح گردیده است.

Osmanli Tarih Deyimleri ve Terimleri Sözlügü, Istanbul, 1971, Vol. II, p. 318.
در این کتاب به «شهنامه چی» و «شاهنامه نویس» و «شاهنامه گوی» اشاره گردیده است.

٤٤ - *Süleymanname, The Illustrated History of Süleyman the Magnificient*, edited by Esin Atil, National Gallery of Art, Washington, D.C., pp. 55-62.
در فهرست مندرجات این کتاب فصلی زیر عنوان The Şehnameci and his Works ص ٥٥ اختصاص داده شده است.

٤٥ - دهخدا، لغت‌نامه: «شاهنامه (ترکیب وصفی) نامهٔ ممتاز در نوع خود. (اسم مرکب) نامهٔ شاه. کتاب تاریخ و سرگذشت پادشاهان ایران، در پهلوی آن را «خدای نامه» گفتندی. کتابی که در آن زندگانی و نبرد شاهان و پهلوانان آنان آمده است. سیرالملوک. خدای نامه...» در لغت نامه، «شاهنامه» نام آهنگی نیز خوانده شده است.